

باب متاجر

آنچه که بتوان با آن کاسبی کرد (مایکنتسب) موضوعا به سه دسته تقسیم میشود: مکروه و مباح و حرام و

انواع تجارت علاوه بر موارد بالا به (مستحبات) و (واجبات) نیز تقسیم میشود. که واجبات و مستحبات از اقسام خود تجارت هستند

مواردی که تجارت با آنها حرام است

- 1_ **اعیان النجسه**: یعنی هر چیزی که مست کننده است (مسکر) حتی اگر مایع هم نباشد مانند حشیش
- 2_ **الفقاع**: شراب جو حتی اگر مست کننده نباشد
- 3_ **مایع النجس غیر القابل للطهاره**: مانند فضله موش در سرکه بغیر از الدهن یعنی روغن
- 4_ **المیتة**: البته اجزای حیوانات که در آنها روح دمیده نشده مثل مو صحیح است (دون ما لا تحله، مع طهاره اصله) به شرط اینکه اصل حیوان نجس نباشد مثل خوک
- 5_ **ارواث و ابوال غیر الماکول**: یعنی سرگین و بول حیوان حرام گوشت
- 6_ **الخنزیر و الکلب**: خوک و سگ مگر چهار نوع سگ (کلب الصيد: سگ شکاری) (کلب الماشیه: سگ گله) (کلب الزرع: سگ زراعت) (کلب الحائط: سگ باغ)
- 7_ **هی لعبه للصبيان و هی کومه من تراب حولها**: خطوط به معنای بقیری یعنی بازی بچه گانه با خاک که وسیله ی قمار است
- 8_ **بيع السلاح لاعداء الدين مسلمين كانوا ام كفارا**: فروش سلاح به دشمنان دین است
- 9_ **عمل الصور المجسمه ذوات الارواح**: یعنی ساختن صورت های مجسمه موجودات صاحب روح مثل حیوان و انسان
- 10_ **الغناء: هو مد الصوت للمشتغل على الترجيع المطرب**: ایجاد صدایی با ابزار که موجب خوشحالی زیاد یاننده زیاد شود

استثنا 1_ (الحداء للابل) یعنی زمانی که ساریان برای شتر ها آواز می خواند

2_ (للمراه في الاعراس) آوازخواندن زن در عروسی

11_ معنوه الظالمين بالظلم: کمک کردن به ظالمین در جهت ظلمشان است

12_ غیبت کردن: استثناهات غیبت : 1) نصیح المستشير یعنی نصیحت کسی که با انسان مشورت می کند
2) جرح الشاهد بیان فسق کسی که شهادت داده است 3) والتظلم وسماعه بیان ظلمی که به او شده است و گوش دادن به سخنان او 4) رد من ادعی نسباً له رد کسی که ادعای نسبی کرده است که در او نیست
5) القدح فی مقاله ناسزا گویی از کسی که در کتابش سخن خلاف دین گفته است 6) کون المقول فيه مستحقاً للاستخفاف لتظاهر بالفسق نسبت چیزی دادن به کسی که مستحق خوار شدن است به دلیل آنکه آشکارا گناهی را مرتکب شده است.

13_ النوح بالباطل: نوحه سرایی به باطل

14_ هجاء المومنین: گفتن معایب مومنین به صورت شعر

15_ تدلیس الماشطه: نیرنگ زن آرایشگر

16_ حفظ کتب الضلال و نسخها و درسها: نگهداری کتاب گمراه کننده مگر در جهت نقض مطالب آنها یا استدلال علیه طرفداران آن یا از باب تقیه باشد

17_ تعلم سحر: (هو کلام او کتابه يحدث بسببه ضرر علی من له فی بدنه او عقله): کلام و یا نوشته ای گویند که به سبب آن ضرری در بدن یا عقل کسی که نسبت به او انجام می شود ایجاد می کند مگر در دو مورد: برای محافظت در برابر ساحران باشد_ برای این باشد که سحرکسی را که ادعای پیامبری دارد، دفع کند.

18_ کهنات (هی عمل یوجب طاعه بعض الجان له فیما یامره به) یعنی عملی که سبب میشود اجنه به اطاعت شخص برای انجام امور او دربیایند

19_ القیافه (هی الاستناد الی علامات، یترتب علیها الحاق نسب و نحوه) یعنی استناد به علامات که بر آنها الحاق نسب مثلاً موجب شود فردی ارثی ببرد

20_ قمار

21_ اجرت بر غسل دادن میت یا کفن کردن میت یا دفن میت و نماز بر میت

22_ (الاجره علی الافعال الخالیه من غرض حکمی) اجرت گرفتن بر افعالی که خالی از غرض حکمی است یابه اجرت گرفتن بر لواط

23_ تزیین للرجل بالذهب وان قل: اگر مرد خود را با طلا آرایش کند ولو اندک باشد حرام است.

تست: عبارت (هی عمل یوجب طاعه بعض الجان له فیما یامره به) تعریف کدام است؟

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهیه فی شرح اللعنه الدمشقیه | 2

استاد جوادی



1) القیافه

2) الکهانہ

3) السحر

4) الشعبه

تست: ای مورد لا یكون من تقسیمات موضوع التجاره ؟



1) محرم

2) مستحب

3) مکروه

4) مباح

مشاغل مکروه

الف) صرافی ب) فروش کفن پ) فروش بنده ج) احتکار طعام (حبسه بتوقع زیاده السعر)
د) ذبح کردن س) بافندگی ش) حجامت کردن ق) ضراب الفحل (جهاندن حیوان نر و ماده به هم)
ز) کسب الصبیان (درآمد کودک) ژ) کسی که از حرامات درکارش اجتناب نمی کند.

مشاغل مستحب

- 1) التوسع على العیال : آنچه که موجب گشایش خانواده شود
- 2) نفع المومنین : آنچه که موجب نفع مومنین شود
- 3) مطلق المحاوایج غیر المضطرين : مطلق کمک به نیازمندی که به حد اضطرار هم نرسیده باشد.

تجارت مباح

تجارتی است که موجب زیاد شدن مال را فراهم می کند .

بیع

(هو الايجاب و القبول الدالان على نقل الملك بعوض معلوم): ايجاب و قبولی که بر نقل ملک در برابر عوض معلوم دلالت می کند.

1_ ايجاب و قبول باید به لفظ ماضی عربی بیان شود

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه | 3

استاد جوادی

2_ اشاره در کسی که از سخن گفتن عاجز است برای ایجاد عقد بیع کفایت می کند.

3_ یعنی مقدم کردن ایجاب برقبول، شرط نیست؛ هرچندکه مقدم کردن آن بهتر است.

4_ شرایط متعاقدين:

الف-کمال(بلوغ، عقل، رفع حجر)

ب-اختیار(پس شخص اکراه شده نمی تواند بیع منعقد کند مگر بعد از رفع اکراه رضایت به طرف معامله دهد)

ج-قصد(لو اوقعه الغافل او النائم او الهازل لغی) لذا معامله غافل و شخص خواب و شخص شوخی کننده نافذ نیست.

5_ شرط لزوم عقد(يشترط فى اللزوم الملك لكل من البائع والمشتري لما ينقله من العوض او اجازه المالک)یعنی شرط لزوم عقد این است که هریک از فروشنده و مشتری ،مالک آن چیزی باشند که به یک دیگر تحویل می دهند وگرنه معامله فضولی خواهد بود.

6_ (ما انفقه عليه ونحوه فيرجع به قطعا ان كان جاهلا)یعنی درمورد خرج هایی که مشتری درمال کرده است، اگر به مالک نبودن بایع، مشتری جاهل بوده باشد،حق رجوع به او را دارد.

مقاص

(هو من يكون له على غيره مال فيجده او لا يدفعه اليه مع وجوبه)او کسی است که برای او مالی در اموال دیگری موجود است ، ولی او وجود آنرا انکار می کند یعنی شخص بدهکار ،انکار می کند یا آنکه زمان پرداخت آن رسیده است،ولی مال را به طلبکار نمی دهد.

احکام تقاص کننده :

- 1_ تقاص کننده مانند حاکم می تواند اموال مالک را بردارد و بفروشد.
- 2_ برای تقاص کننده است که مال خود را در میان اموال منکر می بیند بردارد و مخیراست بین اینکه به غیر خودش بفروشد یا به خودش بفروشد.
- 3_ اذن گرفتن از حاکم شرط نیست .
- 4_ اگر برداشتن مال جز با قیمت بیشتر ممکن نباشد این کار جایز است ومقدار بیشتر در دست او به صورت امانت باقی می ماند.
- 5_ مالی را که شخص طلبکاربعنوان تقاص برمیدارد باید غیر از اموالی باشد که از مستثنیات دین است

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه | 4

استاد جوادی

6_ اگر برداشتن حق متوقف بر سوراخ کردن دیوار یا شکستن قفل باشد جایز است و ضمانی نیست.

7_ تقاص از شخص غائب جایز نیست مگر اینکه غیبت طولانی شود

شرایط مبيع

1_ مبيع باید قابل تملك باشد فلذا (فلایصح بيع الحروم لانه فیه كالحشرات فضلات انسان) بيع انسان آزاد و آنچه که در آن نفعی نیست مثل بيع حشرات و بيع فضولات انسانی صحیح نیست.

2_ (یشترط فی المبيع ان یکون مقدورا علی تسلیمه) یعنی شخص بايع، قادر باشد که مبيع را به مشتری تسلیم کند

3_ طلقا: یعنی مبيع باید آزاد باشد

4_ بيع زمین های مفتوح العنوه جایز نیست (زمین هایی که در زمان فتح مسلمانان آباد بوده اند و با غلبه به دست مسلمانان افتاده اند لذا برای همه آنهاست جایز نیست) مگر اینکه زمینی غیر آباد باشد و آن برای کسی است که آنرا آباد می کند.

5_ بيع شیرزن (لبن المراه) صحیح است اگر مقدار آن معلوم باشد و فروش وقف اگر احتمال تلف شدن آن باشد جایز است.

تست: مستند عدم صحت (بيع الحر) کدام است؟

1) کون الحر مملایمک

2) کون الحر مملایمک

3) کونه مما لانفع فیه غالبا

4) کونه مما لانفع فیها اصلا

تست: جمله زیر با کدام گزینه به نحو صحیح کامل می شود؟

الارض التي فتحت عنوه و كانت مواتا وقت الفتح ...

1) یملکها المحیی

2) لا یتصرف فیها الا باذن الامام او نائبه

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهیه فی شرح اللعنه الدمشقیه | 5

استاد جوادی

3) فہی للمسلمین قاطبہ والغانمون اولی بالتصرف من غیرہم

4) لایجوز احياءنا بدون اذن الامام ان كان موجودا و يملكها المحيي زمن الغيبه

شرایط ثمن

(يشترط علم الثمن قدرا وجنسا ووصفا): یعنی آگاهی نسبت به مقدار و جنس و وصف مورد معامله مثلا نباید ثمن مجهول باشد وگرنه بیع باطل است و اگر حتی یکی از این شرایط نباشد و مشتری با این حال قبضی را انجام دهد به دلیل قاعده (کل عقد یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و بالعکس) ضامن است یعنی هر عقدی که صحیح آن ضمان آور است فاسد آن هم ضمان آور است و بالعکس

نکته: (فلایصح البیع بحکم احد المتعاقدين او اجنبی اتفاقا) یعنی صحیح نیست که بیعی واقع شود و تعیین بهای آن، منوط به حکم یکی از طرفین یا شخص اجنبی شود.

آداب تجارت

1_ التسویه بین المعاملین: یعنی بین طرفین معامله انصاف و مساوات را رعایت کند.

2_ لا فرق بین المماکس و غیره: یعنی بین کسی که زیاد چانه می زند، باغیرآن فرق نگذارد.

3_ اقاله النادم: یعنی اقاله شخص پشیمان را قبول کند

4_ المساحمه فیهما و خصوصا فی شراء آلات الطاعات: یعنی در خرید و فروش آسان گیری کند مخصوصا در قرض گرفتن و قرض دادن

الف_ (عدم تزیین المتاع...) کالایش را طوری تزیین نکند که شخص جاهل را راغب کند که کالا را از او بخرد.

ب_ (ذکر العیب الموجود فی متاعه...) عیب موجود در کالایش را بگوید

پ_ (ترک الربح علی المومنین الا مع الحاجه...) سودگرفتن از مومنین را ترک کند مگر در صورت نیاز

5_ (ان یقبض ناقصا ویدفع راجحا، نقصانا و رجحانا لایودی الی الجهاله): کمتر از آنچه که قرار بوده است را بگیرد و بیشتر از آنچه که قرار بوده است را بگیرد.

6_ (ان لا یمدح احدهما سلعته و لایذم سلعه صاحبه): یعنی از کالای خود، خوب نگوید و از کالای دیگری بد نگوید و (ترک الربا) یعنی ربا را ترک کند و (ترک نسبه الربح و الوضیعه الی راس المال) یعنی نسبت به اصل سرمایه، نسبت سود و زیان ندهد

7_ (ترك السبق الى السوق و التاخر فيه) شخص مغازه را زود باز نکند و دیر هم نبندد چون بازار جایگاه شیاطین است .

8_ (ترك معامله الادنين) معامله با افراد پست را ترک کند که عبارتند از

من لا يبالي بما قال و لا ما قيل فيه
کسی که هرچه به دیگران گوید یا
دیگران به او گوید به حالش فرقی
نمی کند

من لا يسره الاحسان و لا تسوه
الاساوه
کسی که خوبی خوشحالش نمی کند و
بدی هم ناراحتش نمی کند

هم الذين يحاسبون على الشئ الادون
کسانی که امور ناچیز را هم حساب می
کنند

9_ (ترك معامله المحارفين ، هم الذين لا يبارك لهم في كسبهم) یعنی معامله با محارفين را ترک کند و
محارفين کسانی هستند که در کسب و کارشان برکت نیست .

10_ (ترك معامله الموفين ذوى الآفه والنقض فى ابدانهم) یعنی معامله با کسانی که دارای آفت و نقض در
بدنهایشان هستند خودداری کند

11_ (ترك الزيادة فى السلعه وقت النداء) در هنگام ندای دلال یک دفعه نگوید که من کالا را بیشتر می
خرم .

12_ (ترك السوم ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس) یعنی معامله مابین سپیده صبح تا طلوع خورشید
را ترک کند .

13_ (ترك دخول المومن فى سوم اخيه المومن بيعا و شراء بعد التراضى او قربه) یعنی مومن در معامله
برادر مومنش داخل نشود و یا خودش را (لم يجعل نفسه بدلا) جایگزین یکی از آنها قرار ندهد

14_ شخص شهرنشین وکیل شخص بادیه نشین در فروش کالایش نشود مگر اینکه شخص بادیه نشین ابتدا
تقاضا کرده باشد و به قیمت کالا ها عالم باشد

15_ (ترك التلقى للركبان) به سوی کاروانی که برای تجارت به سوی شهر می آید نرود و بخواهد از آنها
چیزی بخرد البته در صورت تحقق سه شرط زیر

الف_ (وحده اربعة فراسخ فما دون) کاروان به فاصله چهار فرسخی یا کمتر رسیده باشد

ب_ (اذا الخروج لاجله) به خاطر معامله خارج شده باشد.

ج_ (مع جهل البايع او المشتري القادم بالسعر فى البلد) یعنی بایع یا مشتری نسبت به قیمت کالا در شهر جهل
داشته باشند.

16_ ترك الحكره : ترك احتكار در (الحنظله و الشعير و التمر و الزبيب و السمن و الزيت و الملح) یعنی
گندم ، جو ، خرما ، مویز ، روغن ، روغن زیتون و نمک

احتکار با دو شرط ایجاد می شود

الف_ (لو لم يوجد غيره) یعنی کسی غیر از محتکر نباشد که آن جنس را بفروشد

خيار حيوان

1_ هرگاه کسی حیوانی را بخرد حق دارد تا سه روز از عقد آن حیوان رابه فروشنده برگرداند.و مختص مشتری است.

2_ درسه موضع ذیل خيارحيوان ساقط می شود :

الف) سقوط خيار را در عقد شرط کنند

ب) بعد از عقد،خيار را ساقط کنند.

پ) تصرف در حیوان، درواقع هر نوع عملی که عرفاً آنرا تصرف گویند مانع از اعمال خيار است.

3_ اگر هم ثمن و هم مثن هر دو حیوان باشد

4 (لوحدث فی الحيوان عيب قبل القبض فللمشتري الرد و الارش و كذا فی زمن الخيار)

اگر در حیوان عیبی قبل از قبض یا بعد از قبض و در زمان خيار مختص به مشتری یا مشترک میان او و بایع یا مشترک میان او و شخص ثالث ایجاد شود و این عیب از جانب خداوند و بایع باشد مشتری حق رد و یا گرفتن ازش دارد.

5_ ضمناً در بحث خيار حيوان مراد از خيار اصلی و اصل خيار ،خيار حيوان است .

قبول سهم شریک از میوه

(يجوز ان يتقبل احد الشريكين بحصة صاحبه من الثمرة بخرص معلوم)

هریک از دو شریک می تواند سهم شریک خود از میوه را در برابر مقداری معلوم قبول کند و این معامله را بیع نمی گویند و بلکه یک معامله مستقل است.

حق الماره

1 (يجوز الاكل مما يمر به من ثمره النخل و الفواكه و الزرع) یعنی خوردن آنچه که از میوه درخت خرما و سایر میوه ها و یا زرع ،در صورتی که بر سر راه شخص باشد جایز است البته به دو شرط زیر

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهيه فی شرح اللعه دمشقيه | 8

استاد جوادی

2_ (عدم القصد) به قصد خوردن به آنجا نرفته باشد

3_ (عدم الافساد) موجب فساد درخت هم نشده باشد .

بیع صرف

1_ (هو بیع الاثمان و هی الذهب و الفضة بمثلها) یعنی فروختن ثمن ها که طلا و نقره به مانند خود باشد مانند طلا به طلا .

2_ شرط مهم بیع صرف این است که باید (التقابض فی المجلس) در مجلس عقد به قبض دربیاید. یعنی (ان المعبر التقابض قبل تفرق المتعاقدين، سواء كانا مالکین ام وکیلین) یعنی چیزی که معتبر است قبض ثمن و مثن قبل از جدا شدن طرفین عقد است حال فرقی ندارد که این طرفین بخواهند خود مالک ها باشند یا وکیل ها.

3_ (لو قبض البعض) اگر فرض شود که بخشی از ثمن و یا مثن قبض شود عقد در همان قسمتی که قبض شده است صحیح است که البته مشتری و بایع در اجازه مال صحیح و یا فسخ کلی (به دلیل خیار تبعض الصفقه) مخیر هستند

4_ اگر طرفین عقد وکیلی را در عقد قرار دهند این وکیل از دو حالت خارج نیست .

الف_ (اذا كان وکیلا فی القبض): اگر وکیل در قبض و ثمن و مثن باشند جدا شدن وکیل ها تاثیری در صحت عقد ندارد چون آنها وکیل در قبض هستند .

ب_ (لو كان وکیلا فی الصرف): اگر وکیل در صرف یا همان بیع باشند (فالمعتبر مفارقه) (جدا شدن وکیل ها در صحت عقد معتبر است (سواء كان مع ذلک وکیلا فی القبض) خواه وکیل ها، وکیل در قبض هم باشند یا نباشند.

تست : اگر در بیع صرف مقداری از ثمن فی المجلس قبض نشود متعاقدين دارای کدام حق خیار میشوند؟



1) خیار شرکت

2) خیار اشتراط

3) خیار تدلیس

4) خیار تبعض صفقه

بیع سلف

1 تعریف بیع سلم یا سلف (هو بیع مضمون فی الذمه مضبوط بمال معلوم مقبوض فی المجلس الی اجل معلوم)

یعنی فروختن مالی معین که تا زمانی معین بر ذمه بایع باقی است، در برابر مالی که در مجلس قبض شود.

2 ارکان بیع سلف :

الف_مسلم(مشتري) ب_مسلم فيه (کالای پیش فروش شده) ج_مسلم فيه(فروشنده) د_مسلم به (ثمن)

3 شرایط اساسی برای بیع سلف

الف_جنس را مشخص کند ب_وصف مبيع را بگوید(مرجع در بیان اوصاف عرف است)

4_ (لا بد من قبض الثمن قبل التفرق ،او المحاسبه به من دين عليه ،اذا لم يشترط)

یعنی ثمن باید قبل از جدا شدن بایع و مشتری تحویل داده شده باشد یا به حساب دینی که مشتری از بایع طلب دارد گذاشته شود.

5_ (تقديره بالكيل او الوزن المعلومين او العدد مع قله التفاوت)

یعنی میزان کالا باید با پیمانه یا وزن مشخص شود و یا با عدد اگر تفاوت قیمت کم باشد ولی اگر تفاوت زیاد باشد باید با وزن، رفع جهالت شود.

6_ (تعين الاجل المحروس من التفاوت والا قرب جوازه حالا مع عموم الوجود عند العقد)

مدت تحویل مبيع باید در عقد، معین باشد تا از هرگونه تفاوت خالی باشد قول نزدیک تر آن است که اگر در هنگام عقد، کالا فراوان باشد می توان به صورت حال ،عقد را واقع ساخت.

7_ (ولا بد من كونه عام الوجود عند راس الاجل اذا شرط الاجل)

اگر مدت برای تحویل مبيع ،معین شود باید کالا در هنگام تحویل مبيع ،فراوان باشد

8_ (لو شرط تاجيل بعض الثمن بطل فی الجميع)

اگر مقداری از ثمن را مدت دار کند، بیع در کل باطل می شود چون علت بطلان بیع ،دین به دین شدن آن است.

تست : (ولا بد من كون المسلم فيه عام الوجود عند...)

(1) قبض الثمن (2) راس الاجل (3) انشاء العقد (4) افتراق المتبايعين

تست : دليل عبارت (و لو شرط تاجيل بعض الثمن بطل فی الجميع)

(1) چون قبض مثن در مجلس عقد ضروری است.

(2) چون این شرط مستلزم جهل به عوضین می شود.

(3) چون مثن در آن حال و ثمن موجل است.

(4) چون این شرط موجب دین به دین شدن عقد می شود.

اقسام بیع: به اعتبار اخبار از ثمن یا عدم اخبار از ثمن

هنگامی که فروشنده از قیمتی که خودش کالا را خریده است، خبر می دهد یا خبر نمی دهد که بر چهار قسم تقسیم می شود: بیع مساومه، بیع مرابحه، بیع مواضعه، بیع تولیه

بیع مساومه: (هی البیع بما یتفقان علیه من غیر تعرض للاخبار بالثمن) بیعی است که طرفین با هم توافق می کنند که از مقدار ثمن، خبری را ندهند. تنها بیعی است که لزومی به بیان مقدار ثمن ندارد

بیع مرابحه: یعنی بایع، کالا را به قیمت بیشتر از آنچه که خریده است، به مشتری بفروشد

احکام:

الف_ (یشترط فیها العلم بقدر الثمن والربح): یعنی طرفین از مقدار قیمت و سود آگاهی داشته باشند.

ب_ (يجب علی البائع الصدق فی الثمن): بایع باید در مورد قیمت مبیع، راست گوید.

ج_ (ان زاد باستجاره علیه ضمه، فیقول تقوم علی لاغیر): اگر در کالا به واسطه اجیر کردن کسی، زیادتی حاصل شده است، آنرا هم بگوید، ولذا گوید: این کالا به فلان قیمت بر من تمام شده است.

د_ (ان طرا عیب وجب ذکره) اگر در مبیع عیبی ایجاد شده است، آنرا هم بیان کند.

ز_ (ان اخذ ارشا اسقطه الا لو کان الارش بسبب جنایه لم یسقط من الثمن) اگر شخصی، ارشی بابت کالا دریافت کرده است، آنرا از قیمت مبیع کم کند چون ارش جزئی از مبیع است مگر آنکه ارش به واسطه جنایت بوده باشد.

س_ (لا یقوم ابعاض الجملة) قیمت گذاری اجزای مبیع لازم نیست. و اگر دروغگو بودن بایع مشخص شود شخص مشتری میان رد مبیع و گرفتن مبیع با همان ثمنی که عقد واقع شده است، مخیر است و علت مخیر بودن هم خیار غبن است.

❖ لو قال (بعتك بما اشتريته و ربح كذا) وظهر كذبه....

1) بطل البیع

2) تخیر بین الفسخ و الامضا بالثمن

3) تخیر بین الامضا بالثمن و الاخذ بالزیاده

4) تخیر بین الفسخ و الامضا بالثمن و الاخذ بالزیاده

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه | 11

استاد جوادی

بیع مواضعه: یعنی کالا را به قیمت پایین تر به مشتری بفروشد، برعکس بیع مرابحه که به قیمت بیشتر بود.

بیع تولیه: (هی الاعطاء براس مال) یعنی دادن مال به همان قیمتی که بایع خریده است

تشریک: (بیع الجزء المشاع براس المال) یعنی فروش جزء مشاع از مال در برابر تمام سرمایه

ربا: (المتجانسان اذا قدرا بالکیل او الوزن و زاد احدهما) دوکالای هم جنس را که با پیمانه یا وزن اندازه گیری می شود بفروشیم بطوری که یکی از اینها بیشتر از دیگری باشد.

ضابطه هم جنس بودن: (مادخل تحت اللفظ الخاص الا فی الحنطه و الشعیرهنا جنس واحد) هرآنچه که در تحت یک لفظ خاص قرار گیرد مگر در مورد گندم و جو که با اینکه دو لفظ متفاوت هستند اما از یک جنس

در موارد زیر، ربا وجود ندارد:

الف_ (فی المعدود مطلقا) در اجناس شمردنی، خواه معامله نقدی باشد یا نسیه

ب_ (لابین الوالد وولده) بین پدر و فرزند

ج_ (لابین الزوج والزوجه مطلقا) بین زن و مرد خواه دائمی خواه موقت

د_ (لابین المسلم والحربی اذا اخذ المسلم الفضل) میان مسلمان و کافر حربی البته اگر مازاد را مسلمان بگیرد ربا وجود ندارد

ر_ (لا فی القسمه) در تقسیم هم ربا وجود ندارد.

تست: عبارت (بیع الجزء المشاع براس مال) تعریف کدام گزینه است؟

1) تولیه (2) التشریک

3) المساومه 4) المواضعه

تست: در کدام مورد، ربای محرم راه دارد؟

1) فی المعدود 2) بین الوالد و ولده

خيار مجلس

- 1_ یعنی تا زمانی که از هم جدا نشده اند حق برهم زدن عقد را دارند و مختص بیع است
- 2_ در موارد زیر خيار مجلس ساقط می شود :
 - الف) (اشترای سقوطه فی العقد عنهما او عن احدهما) اگر در ضمن عقد شرط سقوط را قرار دهند.
 - ب) (اسقاطه بعده) بعد از عقد ، حق خيار ساقط می شود.
 - پ) (مفارقة احدهما صاحبه ولو بخطوه اختيارا) جدا شدن یکی از طرفین از دیگری ، حتی اگر بایک قدم به صورت اختیاری باشد.
- 3_ اگر یکی از طرفین ، عقد را فسخ کند و طرف دیگر اجازه دهد قول فسخ کننده مقدم است.

کدام مورد ، مسقط خيار مجلس است؟



- 1) مفارقة کل واحد المتبايعين المجلس مصطحبين لوتقاربا عنه حاله العقد
- 2) مجرد مفارقة کل واحد من المتبايعين المجلس مصطحبين
- 3) جعل الحائل الغليظ بين المتبايعين المانع من الاجتماع
- 4) مفارقة احدهما صاحبه ولو بخطوه

خيار شرط

- 1_ (يجوز اشتراطه لاحدهما ولكل منهما ولاجنبي عنهما، او عن احدهما ولاجنبي) یعنی می توان در ضمن عقد برای یکی از طرفین یا هر دو طرف یا شخص ثالثی از هر دو یا یکی از آنها حق خيار قرارداد.
- 2_ این حق خيار را قرار دادن برای شخص ، به منزله تحکیم است یعنی دیگر نظر آن شخص ملاک خواهد بود.

شرط موامره

- 1_ شرط مشورت کردن با شخص
 - 2_ شرط است که مدت مشاوره حتما معین شود.
 - 3_ (ان المستامر ليس له الفسخ و لا الالتزام)
- در این موضوع طرفین یا یکی از طرفین در ضمن عقد شرط می کنند که با دیگری مشورت کنند و بعد از نظر خود را بیان کنند حال اگر دیگری دستور به فسخ عقد بدهد، برطرف مشورت کننده، لزومی بر اعمال نظر او نمی باشد.

خيار تاخير ثمن

- 1_ خيار تاخير ثمن بعد از سه روز مختص بايع است و مختص عقد بيع است. يعنى مبيعى فروشنده مبيعى را فروخته است و نه ثمن راقبض کرده و نه مبيع را به قبض داده است و نه شرط تاخير گذاشته شده است.
- 2_ ارکان خيار تاخير :
 - الف) فیمین باع: شخصی که مبيع را فروخته است
 - ب) لا قبض الثمن: ثمنی را بايع قبض نکرده است.
 - ج) لا قبض المبيع: مبيع را به قبض در نیاورده باشد
 - د) لا شرط التاخير: شرط تاخير هم گذاشته نشده است.
- 3_ (تلفه المبيع من البائع مطلقا في الثلاثه وبعدها): اگر مبيع در طی سه روز یا بعد از سه روز، قبل از قبض مشتری تلف شود از مال بايع خواهد بود بخاطر قاعده (كل مبيع تلف قبل قبضه فهو من مال بائعه) هرگاه مبيع قبل از قبض مشتری تلف شود از مال خود بايع خواهد بود.

تست: در کدام خيار، عدم قبض ثمن و مثن شرط است؟



- | | |
|------------|----------------|
| (1) اشتراط | (2) تاخير |
| (3) رويت | (4) تعذر تسليم |

خيار رویت

- 1_ این خيار برای کسی ثابت است که (هو ثابت لمن لم ير) چیزی را ندیده فروخته یا خریده است.
 - 2_ این خيار هم برای بایع است و هم مشتری
 - 3_ (يثبت الخيار فيما لم ير اذا زاد في طرف البايع ، او نقص في طرف المشتري) خيار رویت اگر زیادت در مبيع باشد برای بایع است و اگر نقصان باشد، برای مشتری است.
 - 4_ اگر بخواهیم خيار رویت را ثابت بدانیم باید جنس آن و وصف آن معین شده باشد
 - 5_ (لو رای البعض و وصف الباقي تخير في الجميع مع عدم المطابقة) اگر شخص، بعضی از مبيع را دیده باشد و بعضی را ندیده باشد و با توجه به وصف بخرد و مطابق اوصاف درنیاید باید همگی مال را پس دهد یا همگی را قبول کند.
 - 6_ این خيار در مبيع عین معین باشد نه عین کلی چون در کلی اگر بعدا وصف منتفی باشد بدل جایگزین آن میشود.
- تست: اذا كان المبيع کلیاً ، انتفاء...
- 1) یوجب الخيار بین الرد و الامساک
 - 2) یوجب خيار الرویه
 - 3) لا یوجب الخيار بل علیه ابداله
 - 4) تخیر المشتري بین الرد و الارش



خيار غبن

- 1_ (هنا البيع او الشراء بغير القیمه) یعنی فروش و خرید مبيع به غیر از قیمت واقعی
- 2_ (اذا كان الغبن لا یتغابن) غبن باید به صورتی باشد که غالباً قابل چشم پوشی نباشد و مرجع تشخیص آن عرف است و قیمت روز عقد ملاک است.
- 3_ برای هریک از بایع و مشتری خيار غبن وجود دارد
- 4_ تصرف کردن در مبيع ، سبب سقوط خيار غبن نمی شود.
- 5_ (لا یسقط الخيار ببذل الغابن التفاوت و ان انتفی موجه الا بالصلح) اگر شخص غابن (فریب دهنده) مابه تفاوت را برگرداند سبب سقوط خيار غبن نمی شود.

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه | 15

استاد جوادی

خيار عيب

- 1_ (هو كل مازاد عن الخلقه الاصليه) : هر آنچه كه از خلقت اصلى مازاد باشد
- 2_ (هو جزء من الثمن نسبت به اليه مثل نسيه التفاوت بين القيمتين): ارش جزئى از ثمن است كه نسبت آن به كل ثمن ، مثل نسبت مابه التفاوت بين قيمت معيوب و واقعى کالا است.
- 3_ حق خيار عيب برآى مشترى درحالتى ثابت است كه (سواء انقض قيمته ام زادهها) قيمت مبيع به واسطه عيب، كاهش يافته باشد و هم افزايش يافته باشد.

4_ مواردى كه شخص فقط حق گرفتن ارش دارد و حق رد مال را ندارد:

الف_ تصرف در مبيع

ب_ حادث شدن عيب بعد از قبض مبيع

ج_ اگر مشترى چند کالا را بخرد و عيبى ظاهر شود و يكى از كالا ها تلف شود

د_ اگر شخص حق رد را از خود ساقط كند.

س_ اگر دو شى بخرد و دريكي از آنها عيب ظاهر شود.

5_ در موارد زير حق رد و ارش هردو باهم ساقط مى شوند:

الف_ آگاهى به وجود عيب قبل از قبض

ب_ رضايت به وجود عيب بعد از علم به آن

ج_ اسقاط خيار شخص

د_ بايع خود را از هرگونه عيب تبرى كند.

تست_ کدام گزينه در خيار عيب ، رد و ارش را تاوان ساقط نمى كند؟



1) الرضا بالعيب بعد العقد مقيدا بالارش

2) العلم بالعيب قبل العقد

3) براءه البايع من العيوب ولو اجمالا

4) اسقاط الخيار

خيار تدليس

1_ (هو الظلمه كان المدلس يظلم الامر وييهمه حتى يوهم غيرالواقع) بايع چیزی را در مبيع تاریک کند و یا آنرا مبهم گذارد تا اینکه مبيع غير از آنچه که هست، نشان داده شود.

2_ (تخير بين الفسخ و الامضاء بالثمن ولا ارش لاختصاصه بالعيب) مشتری میان فسخ و یا امضا یا همان ثمنی که در عقد ذکر شده بوده است مخیر است البته حق گرفتن ارش ندارد چون ارش مختص خيار عيب است.

تصريه

(هی جمع لبن الشاه اجماعا و البقره والناقه على المشهور فيظن الجاهل بحالهاكثره)
جمع کردن شیر در پستان گوسفند تا مشتری که جاهل است گمان کند که حیوان، شیر زیاد دارد که این کار تدلیس است.

خيار اشتراط

1_ این خيار در جایی است که بايع یا مشتری برای طرف مقابل شرطی را قرار بدهند و او به شرط عمل نکند در این صورت شرط کننده بايع باشد یا مشتری حق دارد معامله را فسخ کند.
2_ یصح اشتراط سائغ فی العقد: شرط جایز گذاشتن در عقد جایز است به شکلی که موجب جهل به عوضین نشود (مثال اگر شرط گذاشته شود که مبيع در دست بايع و ثمن در دست مشتری تا هروقت که بخواهند باشد این موجب جهل به عوضین می شود چون یک مقدار از ثمن یا ثمن در برابر مدت قرار می گیرند) و غير مقدور نیز نباشد مانند (اگر شرط کنند که زراعت را به صورت خوشه دریاور البته شرط اینکه زراعت را در زمین باقی بگذارند تا تبدیل به سنبل شود جایز است) یا (اگر شرط کنند که حیوان را آبستن کن) و دلیل صحت این شروط این است که این عوامل با خواست خدا انجام میشود نه با عمل شخص و اگر شرط غير جایزی در عقد گذاشته شود این شرط باطل و مبطل است.

تست: اذا اشترط...جایز



(2) تاخير المبيع فی يدالبائع ماشاء

(1) حمل الدابه فيما بعد

(4) تبقيه الزرع الى اوان السنبل

(3) ان يبلغ الزرع السنبل

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهيه فی شرح اللمعه دمشقيه | 17

استاد جوادی

خيار تعذر تسليم

(لو اشتری شینا ظنا امکان تسلیمه ثم عجز بعده) اگر مشتری چیزی را به گمان اینکه شخص می تواند تحویل دهد بخرد اما بعدا معلوم شود که بایع قادر به تسلیم نمی باشدکه در این حالت مشتری میان فسخ و یا امضاء و صبر کردن مخیر است.

خيار تبعض صفقة

- 1_ (لو اشتری سلعتین فتستحق احداهما) اگر مشتری دو کالا را بخرد و یکی از آنها متعلق دیگری درآید.
- 2_ مشتری مخیر است بین اینکه آن قسمتی که مال برای بایع است را با دادن سهمی از ثمن قبول کند و یا بطور کلی فسخ کند.
- 3_ در تبعض صفقة فرقی نیست که کالا یکی باشد و بخشی از آن برای دیگری در آید یا چند کالا باشد.
- 4_ خيار تبعض الصفقة هم برای موردی که مبيع معین باشد و هم کلی و قبل از قبض تلف شود کاربرد دارد.

تست : در کدام مورد مشتری خيار تبعض صفقة پیدا می کند ؟

1) لو تلف بعض المبيع المعين قبل القبض

2) لو تلف بعض المبيع اذا لم يكن للمشتري خيار

3) لو تلف بعض المبيع المعين او الكلي قبل القبض

4) لو تلف بعض المبيع المعين قبل القبض لو كان للمشتري خيار

انواع بيع و احكام

بيع را به اعتبار نقدی بودن مبيع یا ثمن یا مدت دار بودن هریک ، به چهار قسم تقسیم می نمایند:

جزوه باب متاجر متون فقه الروضه البهيه فی شرح اللمعه الدمشقيه | 18

استاد جوادی

1) ثمن و مثن حال باشد: بیع نقدی است.

2) ثمن و مثن مدت دار باشد: بیع کالی به کالی است یا دین به دین هم گویند .

3) ثمن حال و مثن مدت دار باشد: بیع سلف است

4) ثمن مدت دار و مثن حال باشد: بیع نسبه است.

__ (لو جعل لحال ثمنا ولموکل ازید منه بطل البیع) اگر شخص برای بیع نقدی یک ثمن و برای بیع مدت دار قیمتی بیشتر از آن را قرار دهد بیع باطل است چون ثمن مردد میان دو امر است و لذا مجهول است.

__ (تلف مبیع قبل قبضه مبطل للعقد من حیثه و لو لم یکن للمشتري) اگر مبیع قبل از قبض تلف شود از زمان تلف ، عقد باطل است نه از ابتدای آن

__ (و یجب علی المشتري اذا باع ما اشتراه موجلا ذکر الاجل) مشتری هنگامی که بخواهد چیزی را که مدت دار خریده است بفروشد ذکر مدت واجب است تنها در بیع مساومه این وجوب نمی باشد

لغات باب متاجر

المحمولة : حيوان بارکش مَعُونَةٌ : کمک کردن الضلال : گمراه کننده

المأشِطَة : زن آرایشگر رُشا : رشوه گرفتن الخمر : شراب انگور

النبيذ : شراب خرما الفقاع : اب جو الدم : خون

غيرالمأكول : حرام گوشت الخنزير : خوک الكلب : سگ

الصنم : بت لُعيَة الصبيّان : وسیله بازی کودکان أعداء : دشمنان

الخشب : چوب بيع الاكفان : کفن فروشی ضِراب الفحل : جهانندن حیوان نر بر مادگان

كسبُ الصَّبَّيان : کاسبی کردن با پولی که بچه به دست می آورد

مؤنّة : مخارج التوسعة : فراهم نمودن آسایش المحاويج : نیازها

عِياله الواجبى النفقة : افراد واجب النفقه المتبايعين : خریدار و فروشنده

فلا يَكْفى : کفایت نمیکند يُباح : مباح می باشد العجز : ناتوانی

لايشترط : شرط نمی باشد الرضا المتعقب : رضای بعدی

الهازل : کسی که قصد شوخی دارد المتخلل : در فاصله أجزت : اجازه دادم

أنفذت : تنفیذ کردم أمضیت : امضا نمودم رضیت : رضایت دادم

التزمت به : به عقد متعهد هستم النماء : منافع اغترم : خسارت پرداختی

تقویم : قیمت گذاری رضى : راضی باشد یملک : قابل تملک

لایملک : غیر قابل تملک مُستحل : حلال دانستن القائم مقامه : جانشین او

يجحد : انکار می کند المقاص : تقاص کننده استأذن : کسب اجازه

المتصرف : تصرف کننده لبن المرأة : شیرزن عوده : بازگشت

المفتوحة عنوة : زمینی که به قهر و غلبه فتح شده باشد
إن شوهده : اگر مشاهده شده باشد العوضان : مبیع و ثمن البطيخ : خربزه

الجوز : گردو البیض : تخم مرغ كسره : شکستن

وقت الابیاع : هنگام قرارداد المغبون : زیان دیده یمین : سوگند

قَدَّمَ : مقدم میگردد دودالقرز : کرم ابریشم(القرز : ابریشم) النّوى : هسته

التّمّر : خرما رأس : سر الجلد : پوست

التّفقّه : آگاهی المتاع : کالا الشراء : خرید

المسامحة : اسان گرفتن الربح : سود الأدنّين : افراد فرومایه

الحُکرة : انبار نمودن (احتکار) المعدود : شمردنی یوزن : وزن کردنی

الحنطه : گندم ملح : نمک رأس المال : سرمایه

الثمرة : میوه بدؤ صلاح : صلاحیت بقا الخُصَر : سبزیجات

و يجوز بيع الخُضر و إن لم يتناه عَظَمها لَقَطعاتٍ معینة : فروش سبزیجات به تعداد یک یا چند بار چیدن اگرچه رشد نکرده باشد ؛ جایز است

السُنبل : خوشه الفواکه : میوه ها الأثمان : طلا و نقره

مسکوراً : شکسته شود اصطحابُهما : در کنار هم بودن طرفین عقد الرافع : برطرف کننده

الأجود : مرغوب الأَرَد : پست ترین اللّالی ء الکِبار : مروارید های بزرگ

الطيب : عطر تعیین الأجل المحروس من التفاوت : تعیین دقیق زمان تسلیم مبيع

أبعض : اجزا غَلَطُهُ : اشتباه نموده است اَصْدُق : راستگو

أخذ أرشاً : ارش گرفته باشد لا يَقُوم : نباید قیمت گذاری کند

التشريك جائز : شریک کردن جائز میباشد ضابط : معیار

الزبيب : کشمش ضابط : معیار اللّحوم تابعةٌ للحيوان : گوشت ها تابع حیوان میباشد

المتجانسان : دو مال هم جنس يَهَبُّه : ببخشد يَتَبَارَعَا : بری الذمه نماید

يُقْرَضَ : قرض بدهند الجفاف : خشک شدن مُفَارَقَة : جدا شدن

المُجيز : اجازه کننده المؤامرة : مشاوره (نظرخواهی) إقباض : تحویل دادن

لا أقبض : تحویل نداده است دخول الليل : رسیدن شب لم يرا : ندیده است
عندالشراء : در هنگام خریدن ظَهَرَ : معلوم گردد اشترى : خریداری نماید

تَوَهَّمَهَا : خیال کند الشاة : گوسفند العُرْمَا : طلبکاران

تعجيل : فوری بودن شهرّين : دو ماه أَجَل : مدت دار نماید

إِطْلَاق : مطلق گذاردن تَعَيَّب : معيوب شود الشَّرْب : مجرای آب